

1- امسال قتل های ناموسی زیادی رسانه ای شدند و روزه ای باز شد برای اینکه جامعه نسبت به این شکل از خشونت حساس شود شما به عنوان یک حقوق دان و جرم شناس چه مجازاتی را برای قتل ناموسی فرزند توسط پدر مناسب می دانید؟

مهمترین اشخاص که در زندگی کودک نقش دارند، والدین اند. از این رو، خانواده مهمترین عامل تعیین کننده در حمایت از کودک است. خانواده واحد گروهی اولیه و طبیعی جامعه است. این موضوع در ماده 16 اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده 10 میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و ماده 23 میثاق حقوق مدنی و سیاسی تأکید شده است. فرضیه ای که در کنوانسیون حقوق کودک و در قسمت پیشگفتار این سند ذکر شده، این است که «خانواده محیطی طبیعی برای رشد، سلامت کلیه اعضای خانواده و به ویژه کودکان است». بدین ترتیب این کنوانسیون، خانواده را دارای بیشترین توان بالقوه برای حمایت از کودکان و همچنین تأمین امنیت جسمی و عاطفی آنان می داند حال سؤالی که مطرح می شود این است که در این خانواده روابط والدین و کودک بر چه مبانی استوار است و چرا باید پدر و مادر سلطه بر اموال کودک و تربیت او یافته اند؟ به چه دلیل درباره نگهداری از او و تحمل هزینه آن مکلف شده اند؟ نوع نگاه به این رابطه و حقوق کودک بر پدر و مادر و حق پدر و مادر بر فرزند آثار و تبعات مثبت و منفی زیادی در نوع و میزان مداخله دولت در این رابطه دارد. در این زمینه نظریات مختلفی ابراز شده است.

عده ای از نویسندگان خواسته اند، تکلیف پدر و مادر و حق فرزند را در زمره حقوق و تکالیف طبیعی آورند. کانت در این زمینه می گوید: کودک انسانی است که بدون اراده خود به دنیا می آید، پس در برابر کسانی که زندگی را بر او تحمیل کرده اند، حق دارد. این دیدگاه در اسناد حقوق بشری هم مورد پذیرش قرار گرفته است. در این اسناد، از خانواده به عنوان رکن و عنصر طبیعی جامعه نام برده شده است. یکی از نتایج عملی چنین دیدگاهی شناسایی حقوق کودکان ناشی از نسب نامشروع است که پدر و مادر را ملزم به حمایت از او می کند. هر چند برخی از حقوقدانان با این مبنا به دلیل اینکه حق و تکلیف از مفاهیم اجتماعی است و نمی توان آن را لازمه طبیعت روابط شناخت به مخالفت پرداخته اند.

عده ای دیگر از نویسندگان مبانی این روابط را تأمین سلطه ریاست پدر یا مادر در خانواده انگاشته اند. هابز حکیم انگلیس آن را حق قوی بر ضعیف خواند. دوما حقوقدان فرانسوی، آن را نخستین نوع حکومت شمرد. پروپوندورف آن را نتیجه قرارداد ضمنی بین پدر و مادر و فرزندان پنداشته است. بورلاماکی ولایت را از آن حاکم می دانست که به پدر و مادر نیابت در اجرای حق خود را تفویض کرده است. گروسوس در توجیه سلطه ابوی بر فرزندان گفته است: بسان حقی است که صانع بر ساخته خود دارد یا کوزه گر بر سفال مصنوع خویش پیدا می کند. در حقوق روم قدیم پدر صاحب اختیار زندگی و مرگ فرزندان بود و براساس این اصل او از توانایی اعراض فرزندان نیز برخوردار بود و پسر در طول زندگی پدر خویش هیچ مالی از خود نداشت و همه مالکیت ها متعلق به پدر بود یا حداقل پدر از منافع آنها بهره مند می شد.

اما امروزه دیدگاه مذکور تا حدودی رد شده است. «مسئولیت والدینی» مفهوم حقوقی بنیادینی است که بین کودک و شخص یا اشخاص که صلاحیت مراقبت از او را دارند، ارتباط برقرار می کند. این اصطلاح جایگزین مفهوم قبلی «حقوق والدینی» شده است که عملکرد مشابهی در قانون بر آن بار می شد. تغییر در ترمینولوژی این حوزه این هدف را دنبال می کند که به گونه ای تغییرات را منعکس کند که براساس آن رابطه کودک و والدین درک شود، هدف این است که از دلالت ضمنی مالکانه «حقوق» به سمت این رویکرد روشن که کودکان اشخاص انسانی اند نه دارایی، گرایش پیدا کنند. مطابق این رویکرد، صلاحیت و قدرت والدینی فقط به خاطر اینکه آنها را برای انجام مسئولیت های خود قادر کند، به آنها اعطا شده است.

سابقه تاریخی قانون مدنی ایران و مفاد بسیاری از مواد آن (مواد 1168، 1172 به بعد و 1184 تا 1188) نشان می‌دهد که در تنظیم روابط پدر و مادر فرزندان، مصالح اجتماعی قوانین را اداره می‌کند. همه چیز رنگ تکلیف دارد و اگر گاه از حق صحبت می‌شود، منظور توانایی است که قانون برای اجرای تکالیف خویش به پدر و مادر در برابر دیگران اعطا کرده است. نگاهداری از کودک در زمره تکالیف پدر و مادر است، ولی چون اجرای هر تکلیف مستلزم داشتن اختیارات است، پدر و مادر حق دارند تا آنچه را برعهده دارند انجام دهند و از کودک و دیگران بخواهند تا مانع اجرای وظیفه آنان نشوند و به لوازم آن گردن نهند.

بنابراین ویژگی‌های زیر را می‌توان بر این رابطه برشمرد:

اول، این رابطه یک رابطه دو طرفه است، یعنی؛ در کنار تکالیفی که والدین نسبت به کودک دارند او نیز تکالیفی در برابر والدین دارد. این موضوع در اسناد منطقه‌ای حقوق بشر که به دنبال عملی‌سازی آموزه نسبیت‌گرایی فرهنگی‌اند مورد توجه قرار گرفته است. قانون مدنی ایران نیز در ماده 1177 بیان می‌دارد که طفل باید مطیع‌ابوین خود بوده و در هر سنی که باشد باید به آنها احترام گذارد.

دوم، این رابطه یک رابطه مطلق و بدون قید شرط نبوده و والدین در عین حال که دارای اختیاراتی در زمینه تربیت و نگاهداری کودکان خود هستند، حق سوء استفاده از این حق را نداشته و باید به تمامیت جسمانی، روانی، اخلاقی و بطور کلی کرامت انسانی کودک احترام گذاشته و در نتیجه از تعرض به آن اجتناب کنند. برخلاف آنچه که پیشینیان تصور می‌کرده‌اند، کودک به پدر و مادر تعلق ندارد و حقی که آنان بر فرزند دارند مانند حق مالک بر اموال خود نیست و جامعه حق دارد در موارد لزوم از این عضو نوپا در برابر بزرگان خانواده حمایت کند و ولایتی که به آنها داده شده در صورتی محترم است که در این راه بکار رود. این موضوع در ماده 9 کنوانسیون حقوق کودک نیز مورد توجه قرار گرفته است.

در نتیجه می‌توان گفت که پدر و مادر و سایر مراقبان از امتیاز ویژه‌ای در این رابطه برخوردار نبوده و هرگز نمی‌توان به بهانه وجود این رابطه، اجازه تعرض به حقوق انسانی کودکان و زیر پا گذاشتن اصول بنیادین راجع به شناسایی کرامت ذاتی انسانی او را داد. این ممنوعیت در پرتو نظام بین‌المللی حقوق بشر در چارچوب به رسمیت شناختن اصل منع تبعیض علیه کودکان مورد توجه قرار گرفته است.

کنوانسیون حقوق کودک بسیاری از هنجارهایی را که قبلاً به صورت پراکنده در زمینه حمایت از حقوق کودکان در اسناد حقوق بشر نظیر؛ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیش‌بینی شده بود در یک سند واحد جمع کرد. کنوانسیون حقوق کودک جایگاه کودکان در حقوق بشر بین‌الملل را از رهگذر به رسمیت شناختن حقوق «همه کودکان» که تا پیش از این محدود به حقوق کودکانی که نیازمند «مراقبت و حمایت» بودند تغییر داد. این کنوانسیون تاکنون به تصویب تمامی کشورهای جهان - به استثنای دولت ایالات متحده آمریکا و سومالی - رسیده است و جمهوری اسلامی ایران نیز آنرا امضا و به تصویب مجلس رسیده است و در حکم قوانین داخلی محسوب می‌شود.

در مقدمه این کنوانسیون بر حقوق لاینفک، مساوی و منزلت تمام اعضای خانواده بشری تأکید شده است. در ادامه نیز بر استحقاق هر یک از افراد در برخورداری از تمامی حقوق و آزادی‌هایی که در کنوانسیون‌ها و اعلامیه‌ها اعلام شده است، اشاره شده است. ماده 2 این کنوانسیون، به عنوان یک سند الزام‌آور بین‌المللی قاعده ساز و ایجادکننده استانداردهای جهانی در حوزه کودکان، بر احترام به حقوق تمامی کودکان کشورهای عضو کنوانسیون بدون هیچگونه تبعیض و تضمین آن تأکید دارد و در ادامه این ماده کشورهای عضو را به تضمین حمایت از کودک در مقابل تمام اشکال تبعیض مکلف کرده است.

بدین سان، می‌بینیم که کنوانسیون حقوق کودکان نه تنها بر اصل بنیادین منع تبعیض نسبت به کودکان در برخورداری از حقوق تأکید کرده است، بلکه کشورهای طرف کنوانسیون را مکلف به انجام اقدامات لازم جهت تضمین حمایت از کودکان در برابر تمامی

اشکال تبعیض مکلف کرده است. یعنی کشورها مکلف اند نه تنها از تبعیض علیه کودکان پرهیز کنند بلکه اقداماتی را نیز در راستای حمایت از کودکان در برابر تبعیض انجام دهند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و براساس اصل چهارم قانون اساسی تمامی قوانین جزایی باید در تطابق با شریعت اسلامی و فقه باشند. در این راستا بعد از تصویب لایحه قصاص و دیات از جمله شرایط قصاص عضو و قصاص نفس «انتفاء ابوت» و یا به عبارت دیگر فقدان رابطه والدینی نسبت به قاتل است. مبنای اصلی عدول از سیاست در فقه حدیث «انت و مالک لایبک» است، مبنای توجیه کننده این امر در جرایم علیه تمامیت جسمانی به شرح زیر است:

1- در میان فقهای عامه دو حدیث به عنوان مبنای این امر مورد استناد قرار گرفته است اول، حدیث «لایقتل الوالد بولده» و دوم، حدیث پیامبر اکرم (ص) «انت و مالک لایبک». در فقه امامیه به عنوان مبنای این موضوع به چند دلیل از ادله شرعیه استناد شده است (روایات و نصوص، اجماع و شهرت).

2- در کنار دلایل فقهی مذکور عده‌ای به دلایل دیگری نیز تمسک جسته‌اند که نمایانگر نوع دیدگاه آنها به رابطه والدین و کودک است. شهید ثانی در این زمینه بیان می‌دارد «پدر مسبب وجود فرزندان است و شایسته نیست که فرزند سبب عدم او شود. افزون بر این، کیفر وی شایسته احترام پدری نیست، چنانکه در جرایم دیگر مانند قذف فرزند نیز به منظور رعایت احترام پدری، قذف موجب حد نمی‌شود»

3- پدر مسئول تربیت فرزندان است و در راستای تربیت فرزندان ممکن است اقدام یا اقداماتی انجام دهد که منتج به قتل فرزندان شود. به این صورت که ممکن است پدری به قصد تربیت چوبی به پسر بزند و پسر کشته شود. عده‌ای دیگر بیان کرده‌اند که حکم مذکور بر حسن نیت پدر مبتنی است و به تعبیر دیگر، شدت محبت پدر نسبت به فرزند مانع از آنان می‌شود که وی به طور عمد جنایت بر فرزند خویش بنماید. بنابراین به موجب فرض، پدر مانند فرد بیگانه متهم نبوده و به وجود شبهه در تحقق عمد کیفر قصاص ساقط و دیه ثابت می‌شود.

4- پدر نان آور خانواده است و با مرگ او نه تنها یک فرد مرده است، بلکه سایر اعضای خانواده از کوچک و بزرگ و زن و غیره از حیث زندگی و جنبه‌های مالی و اقتصادی با مشکلات فراوانی روبرو می‌شوند و چه بسا خانواده به طور کلی درمانده و پریشان می‌شود.

به نظر می‌رسد که فصل مشترک تمامی دیدگاه‌های مذکور یک امر است. آن هم در نظر گرفتن امتیاز ویژه به دلیل ولایت و حرمت پدر و جد پدری است. در صورتی که به سوی دیگر این موضوع یعنی کودک توجه کافی نمی‌کنند. اتفاقاً به نظر می‌رسد وجود رابطه ولایت و حضانت نسبت کودک و وضعیت وابستگی و آسیب‌پذیری او در برابر تعرضات مجرمانه باید قانونگذاران را به سمت حمایت بیشتر گسیل کند و نه حمایت کمتر. مطلق بودن حسن نیت و در نظر گرفتن همیشگی سعادت کودک نیز نه تنها به دلیل تفسیرهای مختلف از مفهوم سعادت بلکه در پرتو واقعیت‌های جامعه امروزی ایران قابل قبول نیست. همچنین مبانی و دلایل بیشماری وجود دارند که حکم قانونی مذکور را رد می‌کنند و توجه به این مقتضیات در حقوق کیفری کنونی ایران راه را برای همنوایی با فرایند جهانی و عام‌الشمول باز خواهد کرد. از چند دهه پیش یکی از دغدغه‌های حامیان حقوق کودکان اصلاح این مقرر قانونی در جهت بالابردن هزینه‌های تعرض به جسم و جان کودکان از رهگذر افزایش مجازات پدر و جد پدری فرزند کش بود. برخی در یک رویکرد مساوات‌گرایانه پیشنهاد حذف این تبعیض و قصاص پدر و جد پدری را داده‌اند که چندان با مقتضیات فعلی نظام قانونگذاری کشور مطابقت ندارد. در مقابل عده‌ای که اتفاقاً از مخالفان کیفر سلب حیات هستند به دلیل محدودیت‌های ناشی از اصل چهارم قانون اساسی برای قانونگذار عادی از همان ابتدا اتخاذ رویکرد تشدید برای پدر و جد پدر را در چارچوب مجازات‌های تعزیری مطرح کرده‌اند چرا که هر چند پدر و جد پدری از قصاص معاف‌اند اما این امر مانع از تعیین مجازات بری آنها در

قالب مجازات های تعزیری نیست. شاید گفته شود این رویه از ابتدا مدنظر قانونگذار بوده است اما نکته ای که وجود دارد این است که مجازات تعزیری تعیین شده اندک است و از سوی دیگر قانونگذار باید یک نوع رویکرد افتراقی در این حوزه با توجه به نوع جرم و روش ارتکاب آن و میزان خسارات وارده در نقص عضو کودک در پیش بگیرد.

به عنوان نویسنده و صاحب ایده قانون حمایت از اطفال و نوجوانان که خوشبختانه در بیست و سوم اردیبهشت هزار و سیصد و نود و نه بعد از ده سال به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید از همان ابتدا در بخش جرایم و مجازات ها ایده مذکور را پیگیری کردم و در ماده 11 لایحه پیشنهادی افزون بر تعیین مجازات سنگین تا 30 سال حبس، قاتل کودک و نوجوان از امکان تخفیف و تعلیق و آزادی مشروط و عفو محروم و زمانی که قتل توسط سلاح سرد، گرم، اسید، سم و با قصد قبلی صورت گرفته بود مجازات مرتکب تشدید می شد. این پیشنهاد در رفت و آمدهای بین دولت و قوه قضائیه و مجلس حذف شد.

در قانون فعلی حمایت از اطفال و نوجوانان متأسفانه در جرایم علیه تمامیت جسمانی کودکان در اثر بی توجهی و سهل انگاری نه تنها رویکرد تخفیفی نسبت به مرتکبان در تعیین مجازات دنبال شده بلکه پدر و جد پدری همچنان در سایه امتیازات والدینی از حکم کلی این ماده استثنا شده اند. بطور کلی این رویکرد که در تصویب قوانین حمایتی کودکان باید پدر و مادر و سایر اولیای قانونی را استثنا کرد، یک سیاست کلی دائمی و همیشگی بوده است. سوالی که مطرح می شود این است که آیا این سیاست جنایی تقنینی با یافته ها و واقعتهای جرم شناختی و شاخه نسبتاً جدید آن، یعنی بزه دیده شناسی، مطابقت دارد یا در تضاد با آن است؟ و در صورت تقابل با یافته های علمی فوق، آیا این مسئله منجر به افزایش پرونده های کودک آزاری در درون خانواده ها نخواهد شد؟

اگر «بزه دیدگی» را اغلب معلول عوامل مختلفی چون: ضعف جسمی، نداشتن تعادل روحی و روانی، فقدان موقعیت اجتماعی و نبود مراقبت محیطی بدانیم، بنابراین میزان احتمال بزه دیدگی برخی از افراد به لحاظ ویژگی های خاصی که دارند بیش از سایرین است. یکی از عوامل زیست شناختی آسیب پذیری افراد طفولیت است. کودکان و نوجوانان، به دلیل شرایط خاص سنی و جسمی، ناتوان از دفاع هستند و در مقایسه با افراد بزرگسال بیشتر در معرض خطر بزه دیدگی قرار دارند. آنچه ضرورت توجه به خشونت با اطفال و جرایم ارتكابی علیه آنها را دوچندان می کند، مسئله خارج از نظارت دولت بودن محیط های خانوادگی و در نتیجه بالا بودن «رقم سیاه» بزهکاری در جرایم علیه اطفال در درون خانواده است. خصوصی تلقی کردن بسیاری از پرونده های کودک آزاری از جانب مردم و ناتوانی اطفال در گزارش دهی بزه دیدگی خود سبب مشخص نشدن کودک آزاری درون خانواده ها نخواهد شد؟

از جمله مولفه هر سیاست کیفری افتراقی در برخورد با جرایم علیه اطفال، جرم انگاری های خاص در عرصه حقوق کیفری ماهوی است، سیاستی که قانون حمایت از کودکان و نوجوانان در پیش گرفته است. اما تجربه تصویب قانون حمایت از کودکان و نوجوانان 1381 و 1399 نشان داد، این سیاست کیفری افتراقی به سختی توانسته است راهی برای ورود به محیط های خصوصی خانوادگی، که در آنها کودکان بیشتر از هر جای دیگر در معرض آزار و اذیت قرار دارند، باز کند.

اگر قانون کیفری را مانع باز دارنده بالقوه در نظر بگیریم، وجود آن می تواند در پیشگیری از آزار کودکان در درون خانواده ها موثر باشد. قانونگذاری که در صدد پیشگیری از کودک آزاری و جلوگیری از بزه دیدگی مکرر اطفال است، باید علاوه بر تعمیم موارد احصا شده جرایم علیه تمامیت جسمانی کودکان در قانون حمایت از کودکان به والدین، اولیای قانونی و سرپرستان صغار، به تشدید کیفر این آزارگری ها درون خانوادگی نیز مبادرت نمایند، زیرا خانواده امن ترین و اطفال در دسترس ترین و کم هزینه ترین افراد در اختیار پدر و مادر یا سرپرستان ناصالحی هستند که در صدد ارتکاب اعمال مجرمانه نسبت به اطفالند. تشدید کیفر، حداقل به طور نمادی، می تواند این پیام را برساند که ارتکاب جرم علیه کودک یا کودک آزاری، هزینه سنگین برای مرتکب یا آزارگر به دنبال دارد.

براساس قانون جزای فرانسه، اگر اعمال خشونت و شکنجه بر اطفال توسط کسی صورت بگیرد که نسبت به او، سمت پدر یا جد پدری مشروع یا طبیعی داشته باشد حداکثر مجازات برای او تعیین می شود. یافته‌های عده‌ای از پژوهشگران در ایران در مورد کودک‌آزاری جسمانی نشان می‌دهد که بالاترین درصد کودک‌آزاری جسمانی در کودکان آسیب‌دیده مربوط به پدر با 5/48 درصد و مادر با 5/28 درصد بوده است.

پیشنهاد مشخص من این است که قانونگذار در زمینه جرایم علیه تمامیت جسمانی کودکان اعم از قتل به عنوان شدیدترین آنها تا جرح براساس معیارهای عینی و ذهنی نظام ضمانت اجرای ویژه ای را تعبیه کند. در این نظام ویژه مولفه‌هایی چون نحوه ارتکاب جرم، انگیزه مرتکب، وسیله ارتکاب جرم، قصد قبلی و برنامه ریزی برای جرم، میزان آسیب وارده به کودک، سن کودک و نوجوان در تعیین مجازات باید موثر باشند. همچنین به دلیل شرایط خاص کودکان و آسیب پذیری آنها در برابر جرم، تخفیف مجازات، تعلیق و آزادی مشروط و عفو در مورد مرتکبان منتفی باشد.

نباید فراموش کنیم که هرچند قانون کیفری و تعیین مجازات تنها راه پیشگیری از کودک‌آزاری نیست اما در کنار سایر اقدامات پیشگیرانه به دلیل نقش نمادین قانون کیفری در فرهنگ سازی نقش مهمی در کاهش و کنترل این جرم دارد.

2- متاسفانه آمار خشونت خانگی در ایران در حال افزایش است و با شیوع ویروس کرونا در همه کشورها میزان خشونت خانگی افزایش یافته است، قوانین فعلی ما تا چه اندازه به کاهش خشونت خانگی کمک می‌کند؟ لایحه سیانت از زنان و دختران از نظر شما در صورت تصویب تا چه حد می‌تواند خشونت خانگی را کاهش دهد؟ چه سازوکارهای قانونی در این لایحه برای کاهش خشونت علیه زنان دیده نشده که از نظر شما باید لحاظ شود؟

با توجه به اینکه در ایران انجام تحقیقات ملی در حوزه خشونت خانوادگی به شدت ابعاد سیاسی و امنیتی پیدا کرده است و سالها پیش تحقیقی که در این زمینه در کل کشور انجام گرفت به سرعت از منابع و سایت‌های رسمی پاک شد، به جز تحقیقات پراکنده ای که در دانشگاهها و مراجع تحقیقاتی به صورت جزیره ای انجام می‌شود هم اکنون آمار و تصویر روشنی از موضوع خشونت خانگی وجود ندارد. اما بر اساس سایر آمارها از جمله پرونده‌های پزشکی قانونی و یا قضایی و پلیسی می‌توان برآوردی از منحنی روبه رشد این نوع خشونت داشت. با توجه به قسمت دوم سوال شما من پاسخ را در میان گونه‌های خشونت خانوادگی محدود می‌کنم به خشونت مردان و زنان علیه یکدیگر. در زمینه سوال کلی نقش قانون در کاهش خشونت خانگی ساعت‌ها می‌توان بحث کرد. بطور کلی قانون به عنوان یک عامل فراگیر و عام و داری ضمانت اجرا نقش مهمی در تنظیم روابط انسانی و حل و فصل اختلافات آنها در موقعیت‌های متعارض دارد. در مورد خشونت علیه زنان نیز قانون نقش مستقیم و غیر مستقیم در کاهش و کنترل از یک سو و فراهم کردن زمینه‌های خشونت از سوی دیگر دارد. در بعد مثبت قانونگذار کیفری از رهگذر جرم‌انگاری برخی رفتارها و کیفرگذاری تشدید می‌تواند بر کاهش و کنترل خشونت و حمایت از زنان بزه دیده تاثیر گذار باشد و یا اینکه با برهم زدن توازن در روابط انسانی بواسطه تبعیض‌های نابجا و حمایت کیفری کمتر از زنان بزه دیده زایی و جرم‌زایی قوانین را فراهم سازد. مصداق‌هایی از هردو سیاست در قوانین کیفری ایران قابل مشاهده است. به عنوان مثال جرم‌انگاری ویژه ایجاد مزاحمت برای

بانوان برای رویکرد اول و تفاوت در دیه زن و مرد برای رهیافت دوم قابل ذکر است. قوانین مدنی نیز بویژه در حوزه حقوق خانواده از جمله قوانینی هستند که در کاهش خشونت علیه زنان یا فراهم ساختن زمینه خشونت علیه زنان می توانند نقش آفرین باشند. در این زمینه مقررهای مربوط به طلاق و سایر حقوق و تکالیف زن و مرد در خانواده قابل تحلیل و بررسی هستند.

در مورد افزایش خشونت خانگی در ایام کرونا نیز باید گفت که این یک مشکل جهانیست و مختص ایران نیست. در ایام بحران های جهانی و منطقه ای اعم از طبیعی و غیر طبیعی اولین قربانیان کودکان و زنان هستند. زنان به دلیل اینکه مسئولیت مدیریت خانواده و نگهداری از فرزندان را برعهده دارند به دلیل تعطیلی مدارس و قرنطینه با حجم گسترده ای از مسئولیت های اضافی مواجه شده اند که روان و جسم آنها را فرسوده می سازد. در کنار این به دلیل حضور مستمر شوهر در منزل و فشارهای اقتصادی و غیره امکان بروز تضاد و تنش بالا می رود در نتیجه خشونت نیز بیشتر بروز و ظهور پیدا می کند. بررسی نقش ها و وظایف ستاد مبارزه با کرونا به **عنوان سیاستگذار اصلی** در ایام کرونا می بینیم که این ستاد در سطح کاهش و کنترل این خشونت ها کمتر برنامه ریزی و **سیاستگذاری** کرده باشد.

در مورد لایحه صیانت از حقوق زنان و کودکان نیز باید گفت که براساس مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بیان شده است که بدیهیست است که زنان به دلیل ستم بیشتری که تاکنون از نظام طاغوتی متحمل شده اند استیفای حقوق آنان بیشتر خواهد بود. درواقع این دیدگاه پذیرفته شده است که به منظور رسیدن زنان به جایگاه برابر با مردان در ایران حمایت ویژه از آنها در قوانین ضروری است (اصل تبعیض مثبت) این لایحه در جهت این تبعیض مثبت و توجه ویژه به زنان قابل تحلیل و تقدیر است.

این لایحه فارغ از نهادسازی و مفهوم سازی هایی که دارد در حوزه حمایت کیفری از زنان دارای نوآوری هایی است. در حوزه حمایت کیفری از زنان در برابر بزه دیدگی یک نوع جرم انگاری ویژه و افتراقی دنبال شده است یعنی قانونگذار برخی رفتارها را به صورت ویژه در مورد زنان جرم انگاری کرده است که در مورد مردان موضوعیت ندارد. اما اکثر موارد مربوط به حقوق کیفری این لایحه راجع است به تعیین مجازات جداگانه برای رفتارهایی که ممکن است بزه دیده آن یک زن یا مرد باشد به عنوان مثال براساس ماده 31 این لایحه هر کس مرتکب یکی از جرایم تمامیت جسمانی علیه زنی شود براساس خسارات وارده مجازات خواهد شد و قانونگذار میزان خسارت جسمانی را مبنای تعیین کیفر قرار داده است.

حال سوالی که مطرح است این مجازات ها آیا واقعا افتراقی و تشدید می هستند. مقایسه آنها با نظام عمومی کیفرها ما را به این نتیجه می رساند که چنین نیست. از طرف دیگر این قانون محدود حدود و قصاص و دیات را مستثنی کرده است و در نتیجه تفاوت ها و رویکردهای تخفیفی این نظام شرعی همچنان پابرجاست.

یکی دیگر از خلاء های بزرگ لایحه مذکور عدم پیش بینی سازو کارهای حمایتی برای زنان قربانی خشونت در جهت جبران خسارات و ترمیم دردها و بازگشت به جامعه است در حالی که صیانت و حمایت از زنان بدون پیش بینی سازو کارهای دقیقی در جهت حمایت از بزه دیدگاه زن امکان پذیر نیست و هم اکنون ما با خیل عظیمی از زنان قربانی خشونت مواجه هستیم که باید خدمات حمایتی مذکور را در سطح پزشکی، روانی و مالی دریافت کنند.

3- در قانون ما اگر مرد همسرش را در حال زنا ببیند می تواند او را به قتل برساند، به نظر شما این قانون سبب افزایش همسرکشی به دلایل واهی و بازگذاشتن دست مردان در قتل همسرانشان نمی شود؟ آیا قانونگذار نباید مجری قانون باشد و اجرا را به دست شاکی نسپارد؟

من در مورد این موضوع مقاله ای سالها پیش نوشتم و اخیراً نیز در کتاب عدالت بدون دادگاه که توسط انتشارات خرسندی چاپ شده است مفصل به آن پرداخته ام.

طی قرن‌ها، نهادهای اجتماعی یکسانی در عرصه زندگی مردمان پدیدار شده‌اند و جوامع بشری مراحل یکسانی را به تبع پیشرفت تمدن و تشکیلات اجتماعی پشت سر گذاشته‌اند. باور بر این است که حقوق کیفری، مراحل چهارگانه‌ای را طی کرده است: در مرحله نخست؛ «بزه‌دیده» یا خانواده وی از مجرم انتقام می‌گرفتند (انتقام‌جویی خصوصی)، به تدریج با پیشرفت جوامع، اختلافات ناشی از جرم، با مصالحه داوطلبانه میان بزه‌دیده و بزه‌کار خاتمه می‌یافت، در مرحله سوم، این اختلاف به صورت مصالحه رسمی و قانونی و معیارهای معین میان بزه‌دیده و مجرم، برطرف می‌شد و بالاخره در مرحله آخر و کنونی؛ به عنوان تکامل یافته‌ترین مرحله - دوره تنبیه یا کیفر عمومی - «عدالت عمومی» ظاهر می‌شود که در آن حیثیت عمومی جرم و کیفر، بر حیثیت خصوصی آن ارجحیت پیدا می‌کند. در واقع به تدریج که اقتدار دولتها افزایش و استحکام پیدا کرد، گذر از مرحله دادگستری خصوصی به دادگستری عمومی شتاب بیشتری گرفت و ضرورت مداخله قضایی پیش از هر گونه انتقام‌جویی گسترش یافت.

بدین ترتیب، عدالت هنگامی عمومی می‌شود که دولت تحمیل مجازات را بر عهده گرفته، آنرا به گونه ای تنظیم می‌کند که موضوع اصلی آن جبران خسارت اجتماعی بوده و بزه‌دیده موقعیت تبعی داشته باشد و دعوای کیفری بدون ضرورت مداخله وی به طور عادی جریان پیدا کند. بنابراین، یکی از اصول بنیادین حقوق کیفری شکل گرفت که از آن تحت عنوان «اصل حاکمیت قضایی دولت» یاد می‌شود. بر مبنای این اصل غیرقابل نقض فعلی، هیچکس به هیچ روی نمی‌تواند دیگری را مجازات کند و این صلاحیت به دولت تعلق دارد.

بنابراین می‌توان گفت که در جوامع فعلی، واکنش اجتماعی علیه مجرم‌ان دارای یک ویژگی قضایی است، یعنی، مجرم هنگامی مجازات می‌شود که قبلاً به جرم وی در مراجع قضایی (کیفری) بر طبق اصول و قواعد خاص، رسیدگی شده و پس از اثبات تقصیر، حکم محکومیت قطعی درباره وی صادر شود. صلاحیت انحصاری نظام قضایی در کشف جرم، تعقیب و مجازات مجرم‌ان برای جلوگیری از انجام مجازات‌های فردی و خودسرانه یکی از اصول بنیادین حقوق کیفری در سده‌های اخیر است، عموم صاحب‌نظران علوم کیفری بر این مسئله اتفاق نظر دارند که یکی از مشخصه‌های اساسی جوامع و دولتهای مدرن در مقایسه با جوامع بدوی و غیرمدنی - صلاحیت انحصاری دولت در اعمال واکنش‌های اجتماعی علیه جرم است. ضرورت حفظ حقوق و آزادی‌های فردی و همچنین رعایت نظام عمومی و جلوگیری از هرج و مرج و ایجاد ناامنی در جامعه، اهمیت توجه به مسأله فوق را دو چندان می‌کند.

در واقع تنها مرجع به کارگیری خشونت، حکومت (بخصوص دستگاه قضایی در مقام اعمال کیفر) است و هرگونه به کارگیری خشونت و اعمال قوه قهریه توسط افراد عادی (غیررسمی) هر چند در مقام پاسخ و مبارزه با مجرمیت ممنوع است؛ زیرا اعطای مجوز مبارزه با بزهکاری به افراد و گروه‌های عادی نتیجه‌ای جز شکل‌گیری شبکه‌های دفاع شخصی از خود و آیین‌های انتقام‌جویی و دادگری فردی، نخواهد داشت و این یعنی، به حاشیه رانده شدن دولت و جایگزینی افراد و گروه‌های خودسر به جای آن و به خطر افتادن حقوق و آزادی‌های شهروندان است. بنابراین، برای جلوگیری از این

پیامدهای منفی در همه جوامع متمدن فعلی اجرای عدالت و مبارزه با بزهکاری از طریق ابزارهای قهرآمیز در اختیار دولت (دستگاه عدالت کیفری) قرار گرفته است.

تدوین کنندگان قوانین کیفری ایران در بعد از انقلاب بدون تعمق و تدبیر کافی در هماهنگی برخی از احکام فقهی با ساخت نظام حقوقی معاصر در مباحث حدود، قصاص و دیات فقط به ترجمه صرف این احکام (بویژه از تحریرالوسیله امام خمینی) بسنده کرده اند و به مقتضیات زمانی و مکانی در استنباط و استدراج احکام توجه نداشته‌اند. این رویه حتی در قانون مجازات اسلامی مصوب 1392 نیز با وجود گذشت 35 سال از وقوع انقلاب و افزایش تجربیات قانونگذاری منطبق بر قوانین اسلامی، همچنان دنبال شده است. تصویب آزمایشی قانون مجازات اسلامی بر اساس اصل 85 قانون اساسی نیز به واسطه عدم طرح و بحث در زمینه جزئیات و تک تک مواد پیشنهادی، عامل دیگری است که منجر به بی توجهی به برخی اصول بنیادین قانونگذاری کیفری شده است.

در نتیجه قانون گذار ایران در مواد مختلفی از قانون مجازات اسلامی، به افراد عادی نوعی مجوز مبارزه با بزهکاری را از طریق اعمال خشونت به صورت کنشی و فعال اعطا کرده است. این قانون گذار با تجویز ارتکاب اعمال «جرم گونه» چه بطور صریح و یا ضمنی، افراد را در برخی مواقع بجای «داد گستری» نشانده تا خود رأساً نقض هنجارهای اجتماعی (جرم یا انحراف) را کشف نموده و عدالت را به تشخیص فردی خود اجرا کنند.

بند 302، قانون مجازات اسلامی مصوب 1392 به شوهر حق داده است در موارد غیر از اکراه و اضطراب همسر، اگر وی را با مرد اجنبی در یک فراش در حال زنا مشاهده بکند، زانی و زانیه را به قتل برساند، دیه و قصاصی نیز بر وی نخواهد بود. این عمل را به اصطلاح قتل در فراش می نامند.

قتل در فراش عبارت است از اینکه شوهر، زن خود و مرد اجنبی را به هنگامی که در حال ارتکاب زنا هستند بکشد. البته این اقدام در حالی جایز است که شخص علم به تمکین زن داشته باشد.

در قانون مجازات عمومی 1304 ماده ای وضع شد که قاتل را در قتل همسرش در صورتی که وی را با مرد اجنبی در یک فراش یا به منزله یک فراش ببیند، معاف از مجازات دانسته بود، ماده 179 قانون مجازات عمومی بیان می داشت «هر گاه شوهری زن خود را با مرد اجنبی در یک فراش یا در حالی که به منزله یک فراش است مشاهده کند و مرتکب جرح یا قتل یا ضرب یکی از آنها یا هر دو شود، معاف از مجازات است» این ماده از قانون جزای سابق فرانسه اقتباس شده بود. در شق دوم ماده 324 قانون جزای فرانسه مصوب 1810 بیان می داشت: در صورتی که مردی همسر خود را در خانه مشترک زوجیت در حال زنا مشاهده کند، و مرتکب قتل همسر خود و مرد اجنبی شود، از معافیت قانونی برخوردار می شود. عبارت خانه مشترک زوجیت به نظر خانه ای است که همسر و شوهر در آن بطور مشترک زندگی می کنند، این خانه فراش محسوب شده است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی قانون گذار در ماده 630 قانون تعزیرات 1375 از قتل در فراش سخن گفته است و شوهری، که زن خود را با مرد اجنبی در یک فراش و در حال زنا ببیند و علم به تمکین زن نیز داشته باشد، مختار کرده است که هر دو را بکشد، اگر زن مکره باشد، فقط مرد را می تواند به قتل برساند.

در حال حاضر این ماده (630) قابلیت اجرایی دارد ولی با توجه به تصویب قانون مجازات اسلامی جدید و اینکه این قانون، حکم قتل در فراش را در ماده 302 آورده است، بنظر می رسد نسخ ضمنی شده است. ماده 302 مواردی را برشمرده است که اگر شخص به قتل برسد، برای وی قصاص و دیه وجود ندارد. در بند 302 زانی و زانیه در حال زنا را نسبت به شوهر زانیه مهدور الدم محسوب کرده است و در صورتی که شوهر زانیه اقدام به کشتن هر دو کند، قصاص و دیه ای بر وی نخواهد بود.

ماده 302 بیان می دارد در صورتی که مجنی علیه دارای یکی از حالات زیر باشد، مرتکب به قصاص و پرداخت دیه محکوم نمی شود، بند ث ماده 302: « زانی و زانیه در حال زنا نسبت به شوهر زانیه در غیر مورد اکراه و اضطراب به شرحی که در قانون مقرر است » در صورتی که قتل زانی و زانیه موجه جلوه داده می شود که این دو در حال زنا باشند. مرد تنها در صورتی می تواند مبادرت به قتل همسر، زانی یا هر دو نماید که هر دو را در حال زنا مشاهده نماید. بنابراین در صورتی که مردی پس از ارتکاب زنا مرتکب قتل آنان شود، مشمول معافیت مندرج در این ماده نخواهد بود. همچنین قاتل در صورتی از مجازات معاف خواهد شد که بتواند وقوع زنا را به اثبات برساند، و از آن جایی که شخص متهم به زنا به قتل رسیده است، اقرار منتفی است، اقامه بینه و گواهی آن ها به نحو مقرر در قانون و فقه نیز دشوار است. بنابراین اگر حتی عریان در آغوش هم باشند، ولی عمل زنا ارتکاب نیابد، حتی شوهر آنها را ببیند، طبق این ماده اختیار به قتل رساندن آن دو را ندارد. دومین شرط این ماده این است که قتل زانی و زانیه در حال زنا فقط نسبت به شوهر زانیه، مجاز شمرده شده و به عبارتی در این مورد شخص نسبت به شوهر زانیه مهدورالدم، به حساب می آید. بنابراین برادر، خواهر، پدر، مادر و دیگر فامیل های شوهر زانیه، حق اقدام به کشتن زانی را نخواهند داشت و اگر اقدام به کشتن کنند، به مجازات مقرر محکوم خواهند شد. همچنین شوهر زانیه زمانی می تواند آن دو را بکشد و از اجازه قانون گذار استفاده کند که اکراه و اضطرابی در کار نباشد؛ بنابراین طبق این ماده اگر زانی یا زانیه یا هر دو مکره و یا مضطر به انجام این عمل بودند، شوهر حق ندارد اقدام به قتل کند و گرنه قصاص خواهد داشت. اکراه و اضطراب سبب هایی هستند که وجود آنها، ارتکاب عمل را موجه می نمایند و به نظر می رسد حتی اگر قانون گذار، در این مورد اختصاصاً از آنها ذکر کرده باشد، می توانستیم با توجه به عمومیت داشتن این دو، به آنها تمسک نماییم. از این ماده استظهار نمی شود که این عمل حتماً باید در فراش مشترک باشد، بلکه هر کجا این عمل واقع شود، طبق این ماده و بند، شخص از مجازات قصاص و همچنین دیه معاف خواهد بود.

با نگاه به قانون سابق و قانون جدید، ماده 630 فقط از مکره بودن زن سخن به میان آورده بود در حالی که بنظر می رسد در ماده 302 فرقی بین اکراه مرد و زن وجود نداشته باشد، علاوه بر آن در ماده 302 اضطراب را نیز عامل موجه به حساب آورد. در ماده 630 از این واژه می تواند قانون گذار استفاده کرده است در حالی که در ماده 302 از این لفظ استفاده نشده است.

تبصره یک، اقدام در مورد بندهای الف، ب و پ ماده 302 را بدون اجازه قانون گذار جرم محسوب کرده و مجازات مرتکب را ماده 612 قانون مجازات 1375 تعیین کرده است ولی در مورد این بند « بند ث، قتل در فراش » ذکر از جرم بودن و مجازات شخص، به میان نیاورده است. در حالی که ماده 630 را می توانستیم طبق ماده 612 دارای مجازات بدانیم ولی عدم ذکر آن در تبصره ماده 302 این اقدام را اقدامی مطلق برای نقض حاکمیت قرار داده است. بنابراین اگر شخص مرتکب قتل شود، حتی مجازات ناچیز ماده 612 **قانون مجازات اسلامی** در مقابل مجازات اصلی را نخواهد داشت.

اختیار قاتل شدن برای مرد خانواده در کشتن شخصی که به فراش وی تجاوز کرده و با همسرش عمل زنا را مرتکب شده است، نادیده گرفتن اختیار و حق حاکمیت دولت است. در واقع همانطور که قانون، ارتکاب زنا را جرم محسوب کرده و زانی و زانیه رادر صورت داشتن دیگر شرایط به مجازات مقرر هشدار داده است، می بایست اختیار مجازات زانی در فراش را، در هر صورت به دولت تفویض می کرده است. اختیار قتل همسر توسط شوهر منجر به سوء استفاده از این اختیار توسط شوهرانی می شود که تقوای لازم و همچنین مهر و محبتی به همسر خود ندارند و همیشه در پی فرصتی برای رهایی از دست آنها می گردند، می شود. آیا وضع چنین ماده ای به عقاید و آداب و رسوم غلط، زمینه قدرت و رشد نمی دهد، در حالیکه با نبودن این چراغ سبز قانون گذار نیز، دستگاه قضائی همواره با مشکل قتل های ناموسی مخصوصاً در برخی از مناطق کشور مواجه است که با کوچک ترین شکی، مردان، همسران خود را به قتل می رسانند.

در ماده 630 قانون مجازات که در حال حاضر امکان نسخ آن بوسیله ماده 302 وجود دارد، قانون‌گذار از واژه می‌تواند استفاده کرده و در مقایسه با دیگر موارد نقض اصل حاکمیت، در این مورد خود را بطور کلی در مقابله با این عمل، خلع سلاح کرده و با تقدیم اختیار مجازات به همسر زانیه، عملاً خود را به حاشیه رانده است. با این وضع شوهر می‌تواند همانجا قضاوت کند، احراز کرده، همانجا حکم صادر کرده و اجرا نماید که این امر منجر به جرم زانی هرچه بیشتر این ماده می‌شود، از موارد جرم زانی قانون مجازات اسلامی، می‌توان از این ماده نام برد.

در تبصره 1 ماده 302 قانون گذار برای حمایت از حاکمیت دولت اقدام بدون اجازه قانون گذار را جرم محسوب کرده و از رهگذر بازدارندگی مجازات، راهی بسوی حمایت از اصل حاکمیت قضایی باز کرده بود، اما در این مورد «قتل در فراش» از این تبصره استفاده نکرده و بدون ذکر کردن بند ث در تبصره 1 ماده 302، عملاً حاکمیت قانون را بدون حمایت گذاشته است، حال اگر همان تعزیر ناچیز «ماده 612 قانون مجازات اسلامی» در مقایسه با قصاص را، در اینجا مجری می‌دانست، می‌توانست از رهگذر بازدارندگی و ارباب تابعان حقوق جزا به واسطه ضمانت اجرای کیفری، جرم زانی این عمل را به حداقل برساند.

مورد دیگری که بحث جرم شناختی این ماده را برجسته می‌کند، موقعیت قربانیان اینگونه رفتارهاست. در این زمان که یافته‌های جرم شناختی و بزه دیده شناختی، ضرورت حمایت کیفری افتراقی از افراد بالقوه آسیب پذیر، نظیر زنان را در پرتو تشدید مجازات بزه کارانی که آنها را هدف تعرضات مجرمانه خود، انتخاب می‌کنند، نشان می‌دهند. سیاست جنایی کشورمان بدون توجه به این امر، عملاً در جهت مخالف گام برداشته است.

افراد بالقوه آسیب پذیر در جامعه بیشتر از سایر افراد جامعه در معرض بزه دیدگی واقع می‌شوند. زنان نیز از این طیف از افراد جامعه هستند و به لحاظ ویژگی‌های روحی و فیزیولوژی، آسیب پذیر نشان می‌دهند. چیزی که بزه دیدگی این افراد را شدت می‌بخشد، رقم بالای بزه کاری سیاه در این مورد است. براساس تحقیقاتی که در آمریکا در سال 1967 صورت گرفته است بیش از یک سوم بزه دیدگان در همه زمینه‌ها هرگز درصدد اعلام بزه دیدگی خود به مقامات و مراجع رسمی نبوده‌اند، در پرسش از علت این واقعه جواب‌های متعددی ارائه شده است که بعد از اعتقاد به ناتوانی پلیس در تعقیب بزه کاران، اعتقاد به خصوصی بودن برخی قضایا، مانند نزاع‌های خانوادگی و نیز شرم از بروز خشونت‌های داخلی، بالاترین رقم سیاه را در بین این پاسخ‌ها داشته است. از لحاظ آماری نیز زنان بیشترین تعداد بزه دیدگان در خانواده و بیرون از آن را تشکیل می‌دهند. همچنین در اغلب قتل‌هایی که اتفاق می‌افتد یک ارتباط خانوادگی وجود دارد و در این میان زنان بیشتر از مردان قربانی می‌شوند، پژوهشی در سال 1975 نشان داد که از بین 107 قتل عمدی که در محیط خانواده صورت گرفته بود در 47 درصد مقتول، همسر «زن» بوده است.

در کشور ایران بر اساس نظرسنجی از قضات با تجربه دادگاه‌های کیفری وجود رابطه خویشاوندی در اکثر پرونده‌های کیفری قتل عمد که بزه دیده آنها یک زن بوده وجود داشته و اکثر زنان طی یک خشونت خانوادگی و به ویژه توسط شوهران یا خویشاوندان خود، به قتل رسیده‌اند. با این وجود و با توجه به قابلیت بزه دیدگی زنان، برداشتن حمایت از رفتار خلاف قانون توسط قانون گذار، باعث خلع سلاح شدن هرچه بیشتر مفعول آن رفتار و مستعد نشان دادن آن، برای آماج قرار گرفتن جرم خواهد شد. مجرم در این مورد مانعی روبروی خود نخواهد دید و آسانتر به هدف خود نائل خواهد آمد، در نتیجه چنین قوانینی باعث بزه دیده‌گی تابعان خود می‌شود. طبعاً قانون گذار در جعل یک قاعده کیفری، مصالح و نیازهای اجتماعی را در نظر دارد و به آثار جامعه شناختی، روان شناختی و جرم شناختی آن قاعده توجه می‌کند؛ بدون توجه به این ابعاد، نمی‌تواند قانونی مفید تقدیم جامعه نماید. قانون به نوعی ناظر به واقعیات جامعه است. افزون بر آن هیچ توجه شده است که صدور چنین اجازه‌هایی منجر به چه سوء استفاده‌هایی خواهد شد؟ در برخی از مناطق کشور، مردان با کمترین سوء ظن نسبت به همسر، خواهر و دختر خویش، آنان را به شدیدترین

صورت می آزارند و خشونت هایی نسبت به آنان اعمال می کنند و گاه به آسانی زیر نقاب غیرت مردانه به قتل آنان مبادرت می کنند .

4- در شبکه های مجازی مدتی است که با روایت های تجاوز روبرو هستیم ، با توجه به قوانین ما زن باید تجاوز را اثبات کند از دیگر سو مجازات متجاوز اعدام است به نظر شما ما به چه قانونی در زمینه تجاوز نیاز داریم تا هم قربانی بتوانند اقامه دعوا کند و هم از دیگر سو متهم طی یک فرایند قضایی متناسب مجازات مناسب ببیند به گونه ای که موجب طرد او هم از جامعه و ضداجتماعی شدن او نشود؟ در بررسی شکایت های مربوط به تجاوز دستگاه قضا صحت و سقم تجاوز را چگونه می سنجد و آیا رویکرد مناسبی در حال حاضر قضات نسبت به این مسئله دارند یا خیر؟ در برخی مواقع ما با روایت هایی مواجه هستیم که زن همراه دوست پسرش به خانه او رفته است اما قصدش از این رفتن برقراری رابطه جنسی نبوده است در صورتی که رابطه ناخواسته را تجربه کند چگونه می تواند علیه مرد اقامه دعوا کند؟ آیا این موارد در قانون ما دیده شده است یا مانند تمکین خاص که در هر حال وظیفه زن محسوب می شود قانون گذار آن را در نظر نگرفته است؟

یکی از جرائم جنسی و خشونت بار در حقوق کیفری ایران که عفت عمومی را به شدت خدشه دار می کند و بر روان قربانی و سلامت جسمانی وی تأثیر مخربی بر جای می گذارد جرم تجاوز به عنف است، جرمی که هیچ گاه تحت این عنوان در قوانین کیفری ایران به رسمیت شناخته نشده است بلکه به دلیل ضرورت تطبیق قوانین کیفری با موازین اسلامی به عنوان زنای به عنف و اکراه جرم انگاری شده است. در قانون مجازات اسلامی 1392 ایران شدیدترین واکنش کیفری یعنی اعدام برای مرتکب تجاوز به عنف در نظر گرفته شده است. قانون گذار ایران محدودترین تعریف از تجاوز به عنف را موردپذیرش قرار داده است، به این معنی که تجاوز به عنف از منظر حقوق کیفری ایران عبارت است از دخول آلت تناسلی مرد در واژن یا مقعد زنی غیر از همسر وی بدون رضایت زن. در قانون کیفری ایران محدود کردن موضوع تجاوز

به عنف تنها از سوی بزه‌کار مرد علیه بزه دیده زن جای تأمل است. از تحولات قانون مجازات اسلامی ایران مصوب 1392 تبیین تجاوز آرام در مقابل تجاوز سخت (همراه با اعمال مقاومت شدید و سخت از سوی بزه دیده) هست. قانون‌گذار ایران در بحث تجاوز به عنف با کاستی‌های فراوان روبه‌روست به طوری که با ارائه ماده‌ای ناقص از موضوعاتی همچون میزان رضایت بزه دیده و عدول از رضایت از سوی او، تجاوز علیه شخص معجون، خنثی و همسر متجاوز کاملاً مسکوت است. در زمینه میزان رضایت بزه دیده تجاوز به عنف منظور قانونگذار از عدم رضایت سلب کلی اراده در برقراری رابطه جنسی است و نمی‌توان مواردی که این عدم رضایت به دلیل عوامل درونی مانند تهدید مرد به قطع رابطه کاری یا رابطه عاطفی باشد را تجاوز به عنف دانست. همچنین رابطه جنسی که ناشی از اغفال و فریب باشد فقط در مورد دختر نابالغ (زیر نه سال تمام قمری) در حکم تجاوز به عنف است و در مورد دختران بالغ بالای 9 سال به بعد تجاوز به عنف محسوب نمی‌شود که این مقرر بر خلاف حقوق کودکان بوده و چه بسا دختر کمتر از 18 سال قدرت تصمیم‌گیری و تشخیص در برقراری رابطه جنسی نداشته باشد و در نتیجه قربانی سواستفاده جنسی بزرگسالان قرار بگیرد. به نظر می‌رسد پایین بودن سن رضایت جنسی در ایران خطر بزرگی برای کودکان محسوب می‌شود و قانونگذار باید در کنار اصلاح مواد مرتبط با ازدواج اشخاص زیر 18 سال نسبت به افزایش سن رضایت جنسی به بالای 18 سال اقدام کند. یکی دیگر از ایرادات ماهوی مربوط به جرم‌انگاری تجاوز به عنف این است که قانونگذار مقرر و ویژه ای برای برقراری رابطه جنسی با اشخاص کم‌توان ذهنی و جسمی و مجانین پیش‌بینی نکرده است. قانونگذار در راستای جلوگیری از بزه دیدگی آنها بهتر بود که در این زمینه جرم‌انگاری ویژه ای می‌کرد.

در زمینه مجازات تجاوز به عنف با توجه به اینکه در قلمرو جرایم حدی قرار می‌گیرد و مجازات ثابتی برای آن در شرع مشخص شده است، فلذا امکان تغییر کیفر وجود ندارد. این امر در زمینه رسیدگی و صدور حکم می‌تواند مشکلاتی را ایجاد کند؛ چرا که نتیجه رسیدگی یا براءت است و یا محکومیت که منجر به اعدام می‌شود. در نتیجه با کوچکترین شبهه ای به دلیل مجازات سنگین پیش‌بینی شده می‌تواند منجر به صدور حکم براءت و رهایی متجاوز گردد. ادله اثبات جرم هم به مانند سایر حدود در قانون کاملاً مشخص شده است که شامل اقرار و شهادت و علم قاضی می‌شود. متأسفانه در اقرار متجاوز در صورتی که بعد از اقرار انکار نماید مطابق ماده 173 قانون مجازات اسلامی در این جرم پذیرفته شده و می‌تواند منجر به رهایی از مجازات شدید و صرفاً محکومیت به حبس درجه پنج برای متجاوز و نیز براساس ماده 114 قانون مجازات اسلامی در صورت توبه متجاوز و احراز ندامت می‌تواند از مزیت عفو برخوردار شود.

باتوجه به انکار متجاوزان و عدم وجود شاهد در اکثر جرایم ارتكابی امروزه این جرم غالباً از طریق علم قاضی و از طریق ابزارهای نوین و علم روز ثابت می‌شود. باتوجه به اینکه آثار تجاوز سریع از بین می‌رود مراجعه سریع قربانی به پزشکی قانونی و دادگستری در اثبات جرم حیاتی است. اما به دلیل اینکه در جامعه ایران از نظر فرهنگی گزارش دهی این جرم برای قربانی شرمساری خانوادگی و اجتماعی به دنبال دارد و متأسفانه در مواقعی خود بزه دیده مقصر دانسته می‌شود غالباً قربانیان این جرم سکوت اختیار می‌کند و به عبارتی رقم سیاه این جرایم غالباً بالاست.

به طور کلی به دلیل شرایط خاص فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران رویکرد مناسبی در پیگیری موارد تجاوز به عنف وجود ندارد و دستگاه عدالت کیفری هم از کل جامعه جدا نیست. به دلیل اینکه تجاوز به عنف در قالب زنا به عنف و یک جرم حدی مستحق اعدام تعریف شده است که اثبات آن شرایط خاصی نیاز دارد در نتیجه دادگاهها و پلیس با محدودیت‌های فراوانی در این زمینه مواجه هستند بهتر بود با توجه به نوع ارتكاب جرم و انگیزه مرتکب، شرایط خاص بزه دیده، میزان خسارت وارده با گسترش تعریف و دامنه تجاوز به عنف در کنار بررسی آن در چارچوب حدود یک نوع نظام

خاص ضمانت اجراهای تعزیری هم تعبیه می کرد در چنین شرایطی دستگاه قضایی انعطاف بیشتری در برخورد با جرایم داشت.

در مورد اینکه آیا رابطه جنسی بین زن و شوهر را می تواند در مواردی که زن رضایت ندارد تجاوز به عنف تعریف کرد برخلاف حقوق بعضی کشورها نظیر انگلیس، در قوانین کیفری ایران چنین چیزی پیش بینی نشده است و متأسفانه زن به هیچ عنوان نمی تواند شوهر خود را از این جهت تحت تعقیب جزایی به دلیل تجاوز به عنف تحت تعقیب قرار دهد. فقط در صورت خشونت مرد و ورود آسیب جسمی می تواند مطالبه دیه از باب خسارات وارده را مطرح کند. اما در مورد اینکه دو نفر باهم رابطه زوجیت نداشته و منجر به رابطه جنسی می شود در چنین شرایطی براساس قوانین کیفری ایران موضوع از باب رابطه نامشروع و یا زنا جرم شناخته شده است و باید مشخص شود که منظور از رابطه ناخواسته چیست؟ اگر منظور ناخرسندی زن است که قطعاً در چارچوب تجاوز به عنف قابل تعقیب نیست اما اگر عدم رضایت منجر به سلب اراده و توأم با عنف از سوی مرد صورت بگیرد با جمع سایر شرایط به عنوان زنا یا به عنف قابل تعقیب است. رویه قضایی در مواردی که بین دختر و پسر رابطه دوستی بوده و باهم مراودات مستمر داشته اند ادعای زنا یا به عنف را غالباً نمی پذیرد مگر اینکه دلیل محکمی بر تحقق عناصر این جرم وجود داشته باشد. اساساً فرض بر این است که وقتی دو نفر جنس مخالف با رضایت هم در مکان خلوتی هستند، ادعای عدم رضایت بر رابطه جنسی باید اثبات شود.

5- رویکرد عدالت ترمیمی مدتهاست که در بسیاری از کشورها اجرا می شود، نقش این رویکرد را در کاهش تجاوز به عنف و خشونت علیه زنان در فضای عمومی و خصوصی چگونه ارزیابی می کنید؟ و برای تحقق عدالت ترمیمی تا چه اندازه دستگاه قضا در ایران آماده و پذیراست؟

رویکرد عدالت ترمیمی در رسیدگی های قضایی بر این امر تاکید دارد که تنش ایجاد شده بین مجرم و بزه دیده که ناشی از یک تعارض است. باید با تمرکز بر این تعارض ها بدون مراجعه به دستگاه قضایی حل و فصل شود و تاکید بیشتر بر جبران خسارات و ترمیم دردهاست. خشونت علیه زنان به عنوان یکی از مسایل اجتماعی عمده در جوامع به شمار می آید. این نوع خشونت دارای ویژگی ها و مختصات منحصر بفردی است، به طوری آن را از سایر رفتارهای مشابه متمایز می سازد. خشونت علیه زنان به سبب رخ دادن در محیط خانواده و درون یک فضای اجتماعی و عاطفی، از یک سو انعکاس بیرونی کمتری پیدا می کند و از سوی دیگر، قربانیان این نوع جرایم عموماً به سبب محدودیت ها و معذوریت های خانوادگی، از بیان آن در محاکم قضایی و حقوقی خودداری می کنند. لذا رسیدگی به این نوع جرایم و اقدام به حل آن با رویکرد رسمی و اداری از طریق قانون و دادگاه، چندان قرین با توفیق نبوده است. در نتیجه، طرح رویکردهای جایگزین بجا و ضروری می نموده است. یکی از مهمترین رویکردهای مطرح در سالهای اخیر به عنوان جایگزینی برای رویکردهای سزاگر و تنبیهی، رویکرد عدالت ترمیمی است. یافته ها و شواهد موجود نشان از قابلیت ها و ظرفیت های این رویکرد در پرداختن به برخی از جرایم خاص از جمله جرایم خانوادگی و خشونت علیه زنان است. سوال این است که آیا واکنش های کیفری سنتی علیه جرایم می تواند پاسخ مناسبی در برابر جرم خشونت خانگی علیه زنان باشد یا خیر؟ دو گرایش عمده یعنی سزاگرایی و فایده گرایی جهت مقابله با خشونت خانگی به بوته آزمایش گذارده شده است. با در نظر گرفتن این امور، اکنون در پاسخ به خشونت خانگی از طریق

عدالت ترمیمی پرسش اصلی آن است که آیا جدایی از فرآیند رسمی عدالت کیفری سنتی که به مجازات مجرمان توسط قاضی به عنوان نماینده دولت ختم می شود، و ورود به فرآیند عدالت ترمیمی یعنی ورود جامعه مدنی جهت آگاه نمودن مجرم و ایجاد مسئولیت در وی جهت قبول صدمات و تلاش برای جبران آن، می توان مفید باشد یا خیر؟

آنچه که مسلم است این است که مداخله رسمی و دولتی در خشونت های خانوادگی خفیف در موارد زیادی می تواند نتیجه عکس بدهد بنابراین توصیه شده است که پلیس و سایر کارگزاران دستگاه عدالت کیفری در وهله اول تلاش نمایند تا از طریق میانجیگری شرایط و احوال خشونت زا را از بین ببرند. در این راستا حضور مددکاران اجتماعی برای رفع تعارض ها و اصلاح امور ضروری است. اتفاقاً به دلیل اینکه در ایران حریم خانوادگی غالباً خصوصی تلقی شده و توصیه به حفظ استحکام خانواده و مبانی آن است دستگاه قضایی از قضا زدایی در پرونده های خانوادگی حمایت می کند و قانون آئین دادرسی کیفری جدید نیز در این زمینه نوآوری های زیادی داشته است.

اما نکته ای که نباید از آن غافل شد این است که درخشونت های خانوادگی شدید و مستمر وظیفه دستگاه قضایی مداخله و حمایت از زنان قربانی خشونت است و به هیچ عنوان در چنین مواردی رویکرد عدم مداخله رسمی توصیه نمی شود.